

## تفسیر سوره نور ۲۶ مهر

بسم الله الرحمن الرحيم

### انتخاب سخت

راجع به این حرکت اخیر که انجام شده من کمی دقایقی صحبت کنم چند دقیقه‌ای و بعد بحثمان را ادامه دهیم. ببینید این حرف حرف خوبی نیست، هی بگویم دیدی؟ دیدی گفتم این حرف را؟ دیدی گفتم این طور می‌شود؟ ولی این قاعده است به هر حال. قاعده این است که شما آن کارها و مجموعه کارهایی که باید انجام دهی و انجام ندادی، باید انتخاب سخت کنی و در انتخاب سخت نهایتاً وارد این قضیه شوی.

البته حالا باید ببینیم چه پاسخی و جوابی وجود دارد، ولی اگر می‌بینید که مردم دیگر حتی باور نمی‌کنند جواب را، یعنی به حضرت آقا در چنین موقعی گفتند ما تل آویو و حیفاً را با خاک یکسان می‌کنیم دیگر و قبلاً گفتند کسی نگاه چپ به ما کند، قصد حمله داشته باشد با یک مشت پولادین فکر کند و بخواهد تصور کند و امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «ولا تدعون الی مبارزة» کسی را دعوت به مبارزه نکن ولی به «فان دعیت الیه فاجب» اگر دعوت شدی پاسخ بده. اینکه «فان دعیت الیه فاجب» این که عده‌ای هنوز می‌خواهند در دام جنگ وارد نشوند، به نظر می‌رسد که هی خودشان را (وارد انتخاب های سخت میکنند) و مجموعه‌ی کشور که دارد در یک انتخاب‌های بسیار پیچیده و سخت و اینطوری وارد می‌شود مجبور است وارد شود به عبارتی. البته ما استقبال می‌کنیم.

من نشان دادم آن آیات صد و هشتاد و نه بقره به بعدش که وقتی که وظیفه تعیین می‌کند، وقتی آن وظیفه انجام نمی‌شود خدا می‌آورد وظیفه را دم در خانه‌ات می‌گذارد. یعنی می‌گوید حالا که آن کار را نکردی بیا بدر، احد، احزاب و فلان وارد این پروسه شو و مأموریت همان مأموریت فتح مکه است. فرقی ندارد فقط با یک هزینه بسیار زیاد همان مأموریت دارد انجام می‌شود.

حالا هی نق زدن چیزی است، ولی آخرش این است که «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمَنَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُواكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» آیات در سوره توبه است. آن شروع کرده، وقتی آن شروع کرده که کل ماجرا را آن شروع کرده است. تو چرا داری پا پس می‌کشی یا آن کاری که باید بکنی، جوری که «فَسَرَّزْ بِهِمْ مِّنْ خَلْفَهُمْ» که هزینه‌اش را آمریکا باید پرداخت کند.

یعنی یک جوری باید اسرائیل را بزنی که هزینه‌دار بشود برای آمریکا. امنیتی‌ها نمی‌پسندند این حرف‌ها را. آن‌ها در کانتکست‌های خودشان هستند. به ما می‌گویند چرا دخالت می‌کنی در این بحث‌ها؟ ما هم می‌گوییم چرا دخالت می‌کنی در اعصاب ما؟ خب بالاخره با هم کنار می‌آییم.

ولی اگر «فَسَرَّزْ بِهِمْ مِّنْ خَلْفَهُمْ» اگر دشمن آمریکا نباشد این وسط و این قلق‌گیری‌ای که با ما کرد، بالاخره قلق‌گیری است دیگر. یک قلق گرفت ببیند ما چه کار می‌کنیم. اگر یک پاسخ ضعیف آنچنانی دریافت بکند خب قلق‌گیری کرده دیگر می‌داند چه کارهای دیگری می‌تواند بکند. خیلی طبیعی است، اصلاً احتیاج به آیه و روایت ندارد این‌ها. یعنی همچین اتفاقی شاخ گولاه نمی‌داند چی چی نیفتاده است که باید بنشینیم یک ده جور شطرنج بازی کنیم تا بفهمیم چه اتفاقاتی از این به بعد می‌افتد. و همانی که گفتم انتخاب سخت، انتخاب سخت یعنی همین.

و این را تذکر دادم که بعداً نگویید که ما آمدیم این جوری یکهویی این جوری شد. نخیر! این نوع از گفتمان آخرش این جوری می‌شود. وقتی بود که هیچ‌کس از ماها تصور نمی‌کردیم اسرائیل به ما حمله کند. ولی الآن مردم کاملاً آماده بودند برای این که اسرائیل حمله کند. یعنی ببینید ما از کجا رسیدیم به کجا به لحاظ امنیتی که یک موقعی است که هیچ‌کس باورش نمی‌شود کسی به ما حمله بکند و الآن همه باورشان می‌شود. الآن خیلی باورپذیر شده است. این که قرآن می‌گوید که.

### حقیقت ولایت‌مداری

خلاصه «أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ» می‌ترسی؟ از خدا بترس. بعدش هم بارها عرض کردم چند بار. ده بار دیگر هم عرض می‌کنم. و این نکته این است که وقتی شما بگویید همه کلاچ، ترمز، فرمان زیر پای آقا است، این حرف اشتباه است. زیر پای امیرالمؤمنین هم نیست. چه برسد زیر پای آقا. کاملاً این بستگی دارد.

وقتی که ماجرای حکمیت پیش آمد، همه گفتند اگر، یعنی بعد از این که می‌خواستند یک دور دیگر بعد از حکمیت لشکر تجهیز بکنند به سمت معاویه دیگر مالک اشتر شهید شده بود، همه می‌گفتند اگر مالک اشتر بود این لشکر جمع می‌شد. مالک اشتر دیگر نیست. دقت می‌فرمایید مالک اشتر که لشکر را جمع بکند (نیست). خیلی وقت‌ها این‌ها همین‌ها هستند که دارند جمع و جور می‌کنند کار را. و این نیست که شما بگویید که آقا بنشینیم کنار، یک سید اولاد پیغمبر ولی زمان است آن وسط ایستاده است. یک سری را. همه بایستیم نگاه بکنیم

بگوئیم که خب بزن دیگر. مسئولیتش را بپذیر دیگر. خب چه کار بکن. تبیین کن دیگر. نمی شود که. تو چه کارهای؟ تو چه کار قرار است بکنی؟ قرار نیست ما کاری بکنیم.

بعضیها هم ایستاده اند خودشان را ولایتمدار دارند نشان می دهند. این جوری که من کنار می ایستم ببینم تو چه کار می کنی. تهنش این است که آن چیزی که تو می گویی من می گویم. هنر کردی. آن کاری که ولی می کند قرار نیست من بکنم. آن کاری که من می کنم قرار نیست ولی بکند ولی هم محظور دارد در خیلی از کارها. هم در خیلی حرف ها. او نمی تواند.

من این را می دانم. او منتظر یک سری تبیین است که دستش را باز بکند. شما باید با تبیین دست او را باز بکنی. وقتی که به امیرالمؤمنین گفتند «إِنْ سِرْتُ سِرَّنَا مَعَكَ» بروی در جنگ ما هم می آییم. حضرت گفت «أَتَقْلُقُ الْقُدْحَ فِي الْجَفِيرِ الْقَارِعِ» من تلق تلق تلق تلق من برای خودم در مرزها بجنگم؟ هرگز من این کار را نمی کنم. تو برو بجنگ. «أَنَا قُطْبُ الرَّحَى» من قطب هستم. من باید وسط بایستم. چه کسی مسئولیت مملکت را جمع کند؟ «إِنْ سِرْتُ سِرَّنَا مَعَكَ» که کاری ندارد که بروی ما هم آمدیم بگوئی ما هم می گوئیم ما. این که نشد حرف که، نشد ولایتمداری که.

این چه تصویر خنکی از ولایت مداری که «إِنْ سِرْتُ سِرَّنَا مَعَكَ» این معیت به چه درد می خورد؟ معیت آن است که نقشه اش را بدانی. زیان برایش تولید بکنی. کار برایش تولید بکنی. دستش را باز بکنی. مشتش را پر بکنی. این کارها آن کار است. وگرنه هی من بلند شم «أَتَقْلُقُ الْقُدْحَ فِي الْجَفِيرِ الْقَارِعِ» بلند شوم تلق تلق تلق بروم در مرزها بجنگم. خب تو برو بجنگ مملکت را چکار کنم؟

ببینید در مورد ولایتمداری از ترس داریم تصویری تولید میکنیم که قطعاً غلط است. چه کسی گفته است این ولایتمداری است؟ ولایتمداری این است که نقشه او را شما بفهمی، حرفش را بفهمی، مشتش را پر کنی، تبیین کنی. من این را میدانم گاهی اوقات تبیین هایی که صورت میگیرد در این طرف و آن طرف (اگر) همان چیزی است که خود حضرت آقا نمی توانند بگویند، آقا پیام تشکر میفرستند. بارها دیده ام این صحنه را. یعنی چه خب؟ اگر بلدی خودت تبیین کن. نه من ولی نمیتوانم تبیین کنم اینطوری. تو باید بشوی.

امیرالمؤمنین بچه بود، با بچه ها درگیر میشد. اینها سنگ میزدند به پیغمبر، امیرالمؤمنین ده دوازده ساله بود سنگ را بر میداشت پدر اینها را درمی آورد. خب پیغمبر درگیر بشود الان؟ خب یک علی میخواهد که پدر آنها را دریاورد دیگر. این نیست که بگذاریم ببینیم آقا چه تبیین می کند. معلوم است آقا یک چیزهایی تبیین نمی کنند. نمی گویند، نمی خواهند، عمل نمی کنند. معلوم است ولی کارش یک قطب است، او نباید بچرخد. چرخش ها، تغییرها. اینها مال قطب نیست. قطب می گویند تمام امور به سمت من برمی گردد «أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا يَمُكِّنِي» من سرچایم ایستاده ام. من نمیتوانم این گردش هایی که شما توقع دارید من انجام بدهم.

لذا تصور باطل، خنک، بیخودی (است) کسی که کوچکترین کار مدیریتی کرده باشد می فهمد این تصور، تصور باطلی که خیلی ها دارند درست می کنند که همه چیز زیر پای آقا است. الان یعنی کلاچ و ترمز و فرمان دم دستش است و فلان و اینها. آقا آقا بزن. بزن دیگر. آقا این جوری است؟ کجا این جوری است؟ کی؟

امیرالمؤمنینش این جوری نیست. امیرالمؤمنین که اهل رجز الکی نیست وقتی می بیند یار ندارد رجزش می خواند ولی آخرش می جنگد. پس دیگر بعد از جریانات صفین و نهروان یک بار دیگر می خواهند برونند با معاویه بجنگند. یک سری خطبه دارد آنجا حضرت. خیلی جالب است آن خطبه ها. می شود ولی برود بالای منبر «وَضَرَبَ بِيَدِهِ [إِلَى] عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ» محکم بزند در صورتش بعد آنقدر گریه بکند که نمی تواند اصلاً صحبت بکند.

گاهی اوقات یکهوپی ولی را جوری حلقه های میانی می گذارند سر کار که میبینی این درمی آید آخرشها. و این خطر را خیلی دور و دیر نمی دانم ها که کسی که می آید می گوید آقا من این جوری می کنم آن جوری می کنم اگر این جوری بکنی آن جوری می کنم و فلان و اینها، بعدش می نشینند همه نگاه می کنند ببینند چه اتفاقاتی ممکن است بیفتد. بعدش هم در تله جنگ می خواهند وارد نشوند. این خود آن جنگ است. ما الان در معرض شرایط هم می گویند جنگ نکنید. نه بابا شرایط جنگی یعنی چه؟ شرایط جنگی نکنید. شرایط دارد به سمت شرایط کاملاً جنگی پیش می رود. بوده الان برای ما هم دارد اتفاق می افتد. حالا دیگر هرکسی شنید دیگر خود داند دیگر چه کار دارد می کند. ما کارهای نیستیم. وظیفه مان جهاد تبیین است. بیشتر از این هم گفتنش شبیه نق زدن می ماند. هی هم بگوئیم دیدی گفتم دیدی گفتم این صحنه به وجود می آید؟ دیدی گفتم یک جایی «فوالله ما غزي قوم في عقر دارهم الا ذلوا»

یک موقعی وقتی ما می گفتیم که آقا باید بزی روی دست آمریکا، این کاری که او کرده بدون هماهنگی با آمریکا نیست. باید آمریکا را بزی تو. یعنی دست و بال آمریکا را باید بزی. وگرنه هی خودت را آوردی در لیگ دسته سه داری با این بازی می کنی. الان باید یک جوری بزی آن،

این را من نمی‌گویم. قرآن می‌گوید. قرآن در کی این را می‌گوید؟ آن موقعی که جامعه اسلامی در ابتدای کار ضعف و ضعف است. می‌گوید یک جور بزن آن حواسش را جمع کند یعنی هزینه‌اش را آن پردازد. نه این‌که.... امیدوارم سر عقل بیاییم. صلوات.

#### ادامه تفسیر سوره نور

خب سوره مبارکه نور قبل از آیات نور صفحه سیصد و پنجاه و چهار را بیاورید.

ببینید من قبل از این‌که وارد سوره نور بشوم چون که سؤالاتی شد من این نکته را بگویم در زندگی خانوادگی یک قاعده‌ای وجود دارد حالا این قاعده فقهی یا نظری مبنای کاری ندارم. بحث معاشرت به معروف کلا. معاشرت به معروف، به خوشایند، به عرف، به چیزی که زندگی به حال بدهد این جوری این معاشرت پایه معاشرت است. برای همین است که یک موقع اگر معاشرت و زندگی رفت به این سمت «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» این اگر نرفت به این سمت، ضمن این‌که تئوری قرآن بر این است که واقعا زندگی‌ها به جدایی کشیده نشود، ولی اگر واقعا در فرضی دارد می‌رود به این سمت که دارند متنفر می‌شوند از همدیگر، زندگی این گزینه برود به سمت جدایی. اتفاقاً «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». یعنی هردو تایش «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». منتهای مراتب، باید به این در حقیقت دقت کرد که الکی خودمان را نیندازیم و نبریم به سمت بحث طلاق و این چیزها.

برای همین این دو تا آیه را با همدیگر نگاه نکنیم. صفحه هشتاد، صفحه نود و نه. برای این‌که آن بحث قبلی هم در سؤالات تکمیل بشود. ببینید این آیه‌ی نوزده را تا حالا چندین بار با همدیگر خواندیم. آیه عجیبی است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا الْمَالَاتِ الْكَافِرَاتِ» در حقیقت یک جوری زن را نگه ندارید. حلال نیست که «أَنْ تَرِثُوا الْمَالَاتِ الْكَافِرَاتِ» از زن‌ها بخواهید ارث ببرید یک جوری.

مثلا این یک رسمی بوده است. الآن هم بعضی‌ها متأسفانه رسم جاهلی را دارند که بروند زن بچه مایه‌دار بگیرند که بعد این پدرخانم بمیرد یک ارث کلان برسد به این خانم بعد این ارث را بالا بکشد. خب یعنی این جوری با این متد بعضی‌ها دوست دارند بروند زن بگیرند «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ» تحت فشار هم قرار ندهید تا این‌که «بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ» بعضی از آن چیزهایی که به‌شان دادید، چه در قالب مهر چه در قالب دیگری فرق ندارد، این‌ها را مجبور شوند که ببخشند. خب؟ یعنی تحت فشار این جوری قرار ندهید. «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحْشَةٍ مُبَيَّنَةٍ». مگر یک فاحشه مبینة انجام بدهند که فاحشه به معنی کارهای ضد اخلاقی مرسوم نیست نه. یک فاحشه مبینة یعنی کارهای خارج از عادت دیگر می‌کنند خب ول می‌کنند می‌روند برای خودشان. نمی‌دانم یعنی دارند مرد را تحت فشارهای دیگری هم قرار می‌دهند.

اگر زندگی برسد به این نقطه تازه این‌جا می‌گوید «وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، با زن‌ها به معروف برخورد کنید «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ» اگر بدتان هم آمد، «فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» ممکن است شما از یک نفر بدتان بیاید، خیر کثیر دارد. یعنی حکم طلاق نمی‌دهد این‌جا. خب در همین حالی این خیلی پایان عجیبی است بر این آیات که این جوری بکن آن جوری بکن. مهر را نگیر، تحت فشار قرار ندهید «وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، با زن به معروف برخورد کنید «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ» اگر بدتان آمد از زن، از آن زن بدت آمد. «فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» بدت آمد که آمد. آقا چه دلیلی است که شما بخواهی به واسطه این‌که خوست نیامد یک نفری را مثلا طلاق بدهی و زندگی خودت و بچه‌هایت و آن و فلان و به این بن‌بست‌های این مدلی بکشی.

#### کارکرد نماز در حفظ خانواده

لذا فضا می‌بینید که یک فضای در حقیقت خیلی خانواده محور خانواده نگه دار است. البته این نکته سر جای خودش هست. اگر، یک نظرسنجی یک موقع یک جای خیلی معتبری کرده بود خیلی هم به این چیزها خیلی معتقد نبود. ولی جالب داشت برای من می‌گفت. می‌گفت حاج آقا چرا این جوری است؟ گفتم نه تو می‌فهمی چرا این جوری است نظرسنجی، نه من، نه هیچ کس دیگری.

دیده بودند همه عوامل به نماز بستگی دارد. نماز می‌آید پایین فحشا می‌رود بالا در هر نفری. مثلا می‌آید پایین، طلاق آسیب اجتماعی و فلان و این‌ها ایجاد می‌شود در آن جامعه. نماز می‌رود بالا مثلا آسیب یا حتی سیگار فلان و این‌ها می‌آید پایین، طلاق می‌آید پایین.

برای همین است این آیه را ببینید که «حُفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطِ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» فکر می‌کنی کجای قرآن است؟ وسط بحث طلاق است. خیلی عجیب است که این آیه وسط بحث طلاق است! انگار می‌خواهد کنترل بکند طلاق را. می‌ایستد نماز ظهر آن هم در نماز موقع نماز ظهر. چرا این جوری است؟ هیچ کس هم نمی‌داند چرا این جوری است؟ چرا در شاخص‌های چیزی همه چیز بند می‌شود به نماز. نماز می‌آید پایین و می‌رود بالا. می‌رود بالا و می‌آید پایین شاخص‌های در حقیقت آسیب اجتماعی و ضد دینداری.

لذا اینی «الذین إن مکنّاهم فی الأرض اقاموا الصلوة» خودش حرف خیلی مهمی است. کسانی که مکنّتی پیدا می‌کنند فرهنگ نماز را غنی می‌کنند. هر چقدر این فرهنگ غنی‌تر باشد جامعه سالم‌تر است و سالم‌تر می‌ماند. حتی در طلاق‌ها در فحشا و فلان و این‌ها. دیدید وقتی نماز می‌رود بالا می‌آید پایین می‌شود با نمونه آماری بزرگ. این را حساب کرده‌اند با نمونه آماری‌های بسیار خیلی دیدنی است آن تحقیق.

نماز به خصوص نماز ظهر برای بحث طلاق (کارآمد است). هر کدام یک خاصیتی داشتند. آنها هم (کارآمد هستند). «حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ» است دیگر. صلاه وسطی خاصیتش این است که وسط دنیاست. یعنی وسط اینکه طرف دارد جست و خیز دنیوی میکند. حالا یک موقع «بِالْعُدُوِّ وَالْأَضَالِ» است. اول روز و آخر شب است این پرونده اش. یک موقع وسط روز طرف باید برود نماز بخواند و این نماز به خصوص نماز ظهر برای این است که شاخص‌های دیگر را کنترل کند. نماز اینطور است. برای همین است که می‌گوید «تَنْتَهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» یعنی از همه فحشا و منکرها (باز میدارد). «الفحشا/ المنکر» کلا یک ویژگی دارد که منحصر به فرد است. ما غیر نماز چیزی را نداریم که این کار را کند. لذا جایگاه ویژه بیاید نمازش را بخواند و فلان بکند، خانواده سرچایش بماند.

### نگاهی بر مطالبه گری حق در کانون خانواده

صفحه ۹۹ از آیه ۱۲۸ نگاه کنید. «وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا» اگر نشوز و اعراضی زن ترسید از بعل و شوهر خود «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا» صلح یعنی کوتاه آمدن، یعنی حقوق را مطالبه نکردن، این خاصیت صلح است. یعنی شما حق و سفره را نکشی طرف خودت. «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» تا این را می‌گوید، اضافه میکند «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» در جانها شح حاضر میشود. یعنی بخل شدید. تا میایی بگویی که آقا من می‌بخشم، یک چیزی زیر گوشت وز وز میکند که کم نیارها، نبخشی ها، فلان نکنیها، میشوی زن تو سری خورها، اگر فلان کنی (فلان میشود). «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» یعنی مطالبه گر حق، حقم را بده. اگر این فضا، فضای حاکم بر خانواده باشد که آدمها بخواهند حقوقشان از همدیگر بگیرند و بر اساس غیر صلح حرکت کنند، یعنی نسبت به همدیگر کوتاه نیایند.

کسانیکه که ازدواج کردند می‌دانند. این شاید مهمترین پیام حضرت امام است وقتیکه ازدواج میکردند پیش ایشان، ایشان می‌گفتند بروید با هم دیگر بسازید. بروید با همدیگر بسازید یک حرف فنی است در این بحث. چونکه یکپهوی یک چیزی میاید در ذهن آدم که اگر جوابش را ندهم فلان نکنم فکر نکنم من تو سری خورم گاهی اوقات پدر مادرها هم (فرزندشان) را شیر میکنند. در این زمینه آنها هم کم بی تقصیر نیستند گاهی اوقات.

«وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» اگر کسی ما دوتا آیه داریم، یکی سوره حشر یکی سوره تغابن، یک تکه آیه داریم که فوق العاده است. می‌گوید: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» کسی که رها شده باشد از این شح نفس، حالا فرقی ندارد در زن و شوهری باشد یا در جامعه، میخواهد حقوقش را بگیرد از همسایه، حقوقش را بگیرد از این و آن، اصلا شما بگو کظم غیض کن (می‌گوید) کظم غیض چیست. آقا این را بدانید وقتی می‌گوید «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، بخاطر این است که مهم ترین بحثهای سلوکی در این کارها و در خانواده انجام میشود. انقدر دنبال فوت کوزه گری نگردید. من پیش مهمترین اساتید اخلاق رفته ام. آخرش همسن است که دار می‌گویم. اگر کسی سلوک میخواهد در همین خانواده میشود. انقد فوت کوزه گری ندارد که یک چیزهای عجیب و غریب و فلان (باشد). اول اینکه طرف کظم غیض کند، جواب ندهد، بهانه گیری نکند، سلوک در همین است. اینها از همه کار سخت تر و از همه سلوکها مهم تر است. اگر این سلوک را رعایت کند خدا توفیق نماز شب و هزار کار دیگر را به او می‌دهد.

این است که «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» شح می‌گیرد در آدم. میرود دنبال اینکه فکر نکند خر گیر آورده است. باید به او بگویم که تو بیست سال پیش فلان کار را کردی، مامانت فلان (حرف را زد). (این را می‌گویم که) ببیند من چه حافظه خوبی دارم و فکر نکند که من می‌خورم. (متوجه شود که) من زنی نیستم که می‌خورد از تو. من شوهر نیستم که فکر کنی (می‌خورم از تو).

همه کسانی که غضب نمیکنند، آتو نمیگیرند، چیزی نمی‌گویند، کظم غیض میکنند یک جاهایی و فلان و اینها، اینها (سلوک می‌کنند). سلوک عزیزم میخواهی «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» دو آیه اینطوری ما داریم. هم در سوره حشر است و هم در سوره تغابن. این را خیلی بهش دقت کنید، یعنی دقت ویژه سلوکی کنید. انقدر نیاید بگویید حالا آنجا چه می‌شود، آن یکی چیست. آقا شما همین که خانواده از دست شما راضی باشد، با بچه ها حرف میزنید غضب نکنید، راحت باشید با اینها، آتو نگیرید و خلاصه از این کارهایی مردها در حق زنها و زنها در حق مردها (می‌کنند). حالا یک موقعی غذا نیست، خب نیست دیگر. حالا یک نان و پنیر بگذار جلویت بخور دیگر. (می‌گویند) من رفتم سرکار و آمدم؟ خب رفتی و آمدی غذا نیست الان. یا مثلا ظرفها مانده ایت (نگو) چرا ظرفها مانده است، تو برو بشور.

خیلی ساده است ها، یعنی اگر این سلوک ها را از پشش برآمدیم خدا توفیق بقیه سلوکها را هم به ما میدهد. اما اگر از این شح نفس برنیامدیم، یعنی هی داریم (حق جویی میکنیم)، این که طرف آمده است جلوی پارکینگ شما پارک کرده است، این مهمترین امتحان سلوکی شماست، گاهی اوقات در هفته در ماه (این اتفاق میافتد). اینکه با شما آینه به آینه میکند این مهمترین امتحان سلوکی شماست. اینکه پارک

کرده است چکار می‌خواهی با او کنی؟ دعوا میکنی؟ تو سرش می‌زنی؟ چکار می‌کنی در این فضا ها کلا؟ این مهم ترین امور سلوکی ماست. «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

#### معنای عدالت در چند همسری

بعدش که می‌گوید (آیه ۱۲۸ سوره نساء) «وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا\* وَلَنْ تُحْصُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ» شما هیچ موقع نمیتوانید ولو اینکه حریص هم باشید و خیلی هم دلتان بخواهد عدالت برقرار کنید بین نساء. آن هم معنیش معلوم است که منظور عدالت قلبی است که برقرار کنید، وگرنه با آیه اول سوره نساء سازگار نیست.

«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ» این را شبیه اش را میدانید دیگر؟ آنجا گفته است تا دوتا زن و سه تا زن و چهارتا زن جایز به شرط عدالت، این آیه میگوید نمیتوانید عدالت برقرار کنید. خب این میشود تعلیق محال که، اصلا چرا گفته است؟ بعضی ها فکر میکنند خیلی باهوشند این آیات را پیدا می‌کنند. که آها اینجا این را گفته است. خب معلوم است چرا گفته است. یعنی میخواهد بگوید که آن چیزی که شما توقع داشته باشید بین النساء باشد و عدالت قلبی باشد و اینها، این بین دوتا بچه اش هم نیست. حتما اینهاییکه چندتا بچه دارند میدانند بین بچه های آدم هم این اتفاق نمی افتد. بین چند همسری و آنهایی که چند همسر دارند هم این اتفاق نمی افتد. ولی لازم نیست، آن اصلا لازم نیست.

«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوها كَالْمَعْلَقَةِ» یکجوری هم تمایل پیدا نکنید که انگار اصلا آن (دیگری) را ول کرده اید. «وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» اگر میخواهد ولش کنید، ولش کنید دیگر. این چه زندگی ای هست؟ «وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ» اگر جدا شوند خدا از وسعتش به هردو می دهد. یعنی همانطور که اگر ازدواج کند «يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، طلاق هم بگیرد سر جایش (میبخشد). آقا یک موقع اشتباه شده است و کار گره خورده است و دیگر هیچجوره هم در نیاید، البته با تمام شرایطی که قرآن گفته است.

#### «حق بیتوته» واجبی فراموش شده

ببینید شما آیه یک سوره طلاق را بیخیال نشوید. آنجا حق بیتوته هست: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ» طلاق بگیرد باید بیاید در همان خانه کماکان باشد، فقط با حجاب و کوچکتین شوخی که بوید رجعت دهد، این به معنای مراجعه است. یعنی نمیخواهد همینطور هم این طلاق انجام بشود. میدانید در طلاقهایی که زن از خانه بیرون میرود، میرود خانه پدرش، این با صراحت قرآن اختلاف دارد. یعنی صریح قرآن می‌گوید این کار را نکنند، حق ندارد این کار را کند. برود در همان خانه بماند محجبه. آن هم نمیتواند او را بیرون کند. بعد ببینید چه اتفاقی می افتد. ممکن است رجعت انجام شود؟ بله ممکن است. خدا میخواهد این بشود. یعنی خدا نظرش این نیست که این اتفاق بیفتد.

اما اگر شد و جایش هم درست بود «وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ» خدا از وسعتش به آن دوتا میدهد. طرف آمد پیش یکی از ائمه گفت روزیم کم است حضرت گفتند ازدواج کن. بعد از ازدواج آمد گفت روزیم زیاد نیست (؟ ۳۳:۵۰) گفتند خب طلاق بده. طلاق داد روزیش زیاد شد. گفتند چطور شد؟ گفت همین دوتا آیه را داشتم امتحان میکردم. حالا شاید داشتند با طرف شوخی میکردند، من نمیدانم. هردو عامل روزی است، هم ازدواج هم طلاق. ازدواج سرجای خود و طلاق سرجای خودش. این هم از بحثی که مانده بود.

#### معنای نور در آیه نور

و اما سوره مبارکه نور. ببینید این آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» من عرض کردم آیه پیچداری است. یعنی خیلی رند و روان و اینها نیست. «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورٍ» گمشکوره فیها مصباح المصباح فی رُجَاجَةِ الرُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن» یکسری ایکس، ایگرگ، زد، اصلا آدم نمیفهمد چه دارد میگوید. چرا اصلا اینطور وارد بحث شده است؟ من یک مقداری چون اینجا را جای عمومی فرض نمیکنم. این فرض مهم است. بالاخره کسانی هستند که سالیان سال است پای بحث بوده اند و درس خوانده اند و اینها، راحت است که بگویم «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی الله خالق آسمان و زمین است. یعنی موجد آسمان و زمین است. منتها این حرف غلط است تقریباً. خیلی از مفسرین هم این را فرمودند.

چرا من این را میگویم؟ ببینید یک بحث هایی هست این بحث ها عمومی و منبری نیست اصلا. اصلا کسی نباید در منبر بگوید. من به طلبه ها هم میگویم این بحث منبر ندارد که شما بگویید آسمان و زمین وجود ندارند. چه میشود؟ طرف چه فکر میکند؟ فکر میکند این آسمان و زمینی هیچ و پوچند. اینطور فکر میکند دیگر. ولی واقعا وجود ندارند. چه دارند؟ حالا باید توضیح داد که چه دارند که هیچ و پوچ نشود.

این بحث هم مهم است ائمه هم این مراعات ها را میکردند. ذیل این «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلَيُوفُوا نُذُورَهُمْ» این آیه، ذریح محاربی میاید به زراره، اینها از اجلای اصحاب بودند دیگر، زراره شاید فقهی بوده بوده است. ذریح میگوید من از امام صادق سوال کردم «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (یعنی چه؟) امام گفتند لقاء امام. «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» یعنی کسی که آلودگیهایش را بزدايد. زراره این را سوال کرده بود حضرت گفته بودند ناخنهایش را بگیرد، سیبیلهایش را بزند. زراره کمی تعجب کرده که یعنی چه؟ «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» آلودگی زدودن یعنی لقاء امام؟ میروند پیش امام. میگویند ما از شما سوال کردیم «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» یعنی چه؟ فرمودند یعنی ناخنش را بگیرد، سیبیل هایش را بزند. گفت ذریح آخر یک چیزی میگوید، یک چیز عجیبی از طرف شما میزند، میگوید شما گفتید لقاء امام. میگویند بله ذریح درست میگوید (زراره) میگوید یعنی چه؟ حضرت میفرمایند چه کسی مثل ذریح تحمل میکند؟ «و من یحتمل مثل ما یحتمل ذریح؟» ذریح است دیگر. شاگرد کلامی است، او فهم میکند این را. من به تو نگفتم، به ذریح گفتم. به تو گفتم همین ناخنهایت را بگیر، به او گفتم لقاء امام.

لذا واقعتاً این است که حمل احادیث ائمه، اینها طبقه بندی دارد. واقعا طبقه بندی دارد و همه طبقاتش را نباید لو داد. لذا ممکن است این صوت را یک عده ای بشنود و اصلاً یکهو قاطی کنند. من اینجا چون خودم هستم نمیگذارم قاطی کنید ان شاء الله.

این معلوم است که یک آیه پیچداری است و حالا به ما میگویم که استفاده از ادبیات نور یک استفاده خاصی است در قرآن. حالا به شما میگویم که چرا از ادبیات نور انقدر استفاده میشود. لذا اگر متوجه هم ندید همان برگردید به تنظیمات کارخانه، همان که قبلاً فکر میکردید که بابا خدایی هست و دارد عالم را ایجاد میکند. با تنظیمات کارخانه کار را در بیاورید. طرف میگوید «ذات اقدس اله» که آقای جواد میگویند چه کسی است؟ میگویم همان خدای خودمان است. ذات اقدس اله را اگر نفهمیدی همان خدا خودمان است. این مثال را هم اگر متوجه نشدید که مثال سنگینی است سر جای خودش و من سعی میکنم بازش کنم در یک دو سه جلسه ای چون مهم است.

این می افتد در «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ» این نور باید برود در بیت و بعد «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ» محصول این نوری است که آمده است در بیت. این سه تا آیه ای است که کاملاً گیر کرده اند به همدیگر این سه تا آیه. این هم به عنوان یک طبق بندی معارف، آقا اگر کسی متوجه نشد دست به تنظیماتش نزد. مثل قبل (فکر کند) که ما هم یک خدایی داریم، هستیم خدا هم هست ما بنده ضعیف در مقابل خدای قوی. این تصویری است که به کل غلط است اما با همین این کار را در بیاور. با همین نماز میخوانیم اما دقیق نیست.

ادبیات نور در قرآن (را) حالا بروید خوتان ببینید. من چند آیه را به همین مناسبت میخوانم. نور یک چیزی است جنسش که شما نمیبینید خب؟ ولی همه چیز را باید به واسطه آن ببینید. الان منبع نور را نگاه نکنید، ما داریم همدیگر را نگاه می کنیم. شما دارید من را نگاه میکنید من هم دارم شما را نگاه میکنم اما نور را نمیبینیم. این یک خاصیت نور است. این بحث افتاده است دست عرفا و تبدیل به یک عظمتی شده است.

### احتجاج عمران صابی با امام رضا علیه السلام

عمران صابی در احتجاجاتی که با امام رضا علیه السلام میکرد که حتما دیده اید. حالا ندیدید هم در توحید صدوق و عیون اخبار الرضا هست، حالا من یک تکه اش را برایتان میخوانم. کهییک سوالی میکند. سوال این است میگوید که «أَهُوَ فِي الْخَلْقِ أَمْ الْخَلْقُ فِيهِ» خدا در خلق است یا خلق در خداست؟ ما تصویری که راجع به خدا داریم یک تصویر این مدلی است که خدا خیلی بزرگ است در حدی که دم دست من دیگر نیست. خیلی بزرگ است. یعنی شبیه موجودات خیلی بزرگ که از همه چیز منزه شده است و یک چیزی است آن بالا. روایات ما یکجور دیگری بیان میکنند که قرآن هم همین را بیان میکند که مثلاً «يا عال في دنوه» «یا دان فی علوه» یعنی میاید پایین ولی بالاست، میروید بالا و بی پایین است. حالا اینها را باز بهتان میگویم که یک مدلهایی در روایات بیان میکنند که این مدل.

خلاصه عمران صابی میگوید: «أَهُوَ فِي الْخَلْقِ أَمْ الْخَلْقُ فِيهِ قَالَ الرَّضَا عَ أَجَلُ يَا عَمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ» نه خدا در خلق است و نه خلق در خداست. «لَيْسَ هُوَ فِي الْخَلْقِ وَلَا الْخَلْقُ فِيهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَ سَاءَ عِلْمُكَ مَا تَعْرِفُهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» بهت یاد میدهم. به حول قوه الهی بهت میگویم این یعنی چه. «أَخْبَرَنِي عَنْ الْمِرَاةِ أَنَّ فِيهَا أَمَّ هِيَ فِيكَ» الان صورت مرآتیه ای هست، یعنی تصویر خودتان در آینه، تصویر شما در آینه هست خودتان هم هستید. میگوید چه کسی در چه کسی است الان؟ تو درانی یا آن در تو؟ میگوید هیچکدام نیست. «فَإِنْ كَانَ لَيْسَ وَاحِدٌ مِنْكُمَا فِي صَاحِبِهِ فَبَيَّ شَيْءٌ اسْتَدَلَّتْ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ» اگر این اینجاست و تو هم آنجایی، این را به عمران صابی میگویند ها. این برای مجالس علمی است. این یک سری است، چیزی نیست که بروید جار بزنید همه جا. حالا بهتان میگویم فرهنگ قرآن با چه ادبیاتی بیان میشود. میگوید چطور میفهمی این توست؟ اگر با آن ارتباطی نداری چطور میفهمی؟ میگوید «قَالَ بِضَوْءِ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا» بخاطر نوری که این وسط وجود دارد. بعد میگویند نور را میبینی؟ این نور خودش دیده میشود، وقتی تو داری تصویر خودت را در آینه میبینی نور را میبینی؟ میگوید نه نمیبینم و همینطور متحیر میشود. حضرت هم زها میکند. بعدش هم میگویند برویم نماز. میخواهد سوال کند و میگوید من سوال دارم میگویند برویم نماز.

## انواع آیت در قرآن

ببینید این مثال مرات و نور اینها، امام خمینی باز یک مثالی دارد، البته در کتب عرفا این مثال آمده است امام هم گفته اند. شما میروید در یک اتاق آینه کاری. آینه ها شکل هایش متفاوت، حتی و محدب و مقعر. خودتان را به هزار صورت با شکل های مختلف میبینید. کوچک، بزرگ، محدب، مقعر. دیدید که آدم جلوی آینه های مختلف یکی است اما تمام این صورت ها هست. این صورتهای هیچ و پوچ نیست. شما از جلوی آینه کنار بیایید واقعا دیگر هیچ صورتی باقی نمی ماند، امام هیچ نیست، پوچ نیست. یعنی صورت مراتبه شما، تصویر شما در آینه است.

این را قرآن تحت یک عنوان می آورد به نام «آیت». آیت و نشانه یا آیه. ما سه مدل آیه داریم، یعنی نشانه یک چیزی. نشانه یک، یک موقع هست مثل نشانه های راهنمایی و رانندگی است. یک خط سفید کشیده است میگویند این آیت یا نشانه ای است که ورود ممنوع است یا یک T مثلا کشیده میشود، شما میگویید این یعنی بن بست است/ این ضعیف ترین نوع آیه است که به آن اعتباری گفته میشود.

گاهی اوقات یک مقدار بالاتر از این این است آیه و آن چیست؟ و آن این است که شما یک دودی میبینید یکجایی رفته است هوا، شما مسفهمید که پشت این کوه آتش روشن کرده اند، اعتباری نیست، ولی دو چیز کاملا جداست. یکی دود است و یکی آتش و هیچ ربطی هم بهم ندارند. اما شما میدانید که ربط دارند. میگویید دود علامت آتش است، آیه و نشانه آتش است.

و اما یک آیه و نشانه دیگر داریم که این دیگر ته نشانه است. یعنی اصلا این خود آن آیه است که یک جلوه ای از آن ذوالآیه، خود آن شخص است. همین تصاویر شما در آینه. تصاویر شما در آینه اصلا شبیه نشانه دود بر آتش نیست. کسی آینه را نگاه کند، انگار شما را نگاه میکند، در صورتیکه شما را نگاه نمیکند. این آیه ای است بر شما. به این میگویند آیه.

اینها یک اصطلاح دیگری دارد به نام «ظل»، سایه. حالا اینها را میگویم آیاتش را هم میخوانیم. سایه در فرهنگ قرانی دیدید که سایه ها حتی سجده می کنند: «سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ» به حالت تواضع اینطور میگوید که دارند سجده میکنند سایه ها. این یک چیزی است که دست آقایان این کاره افتاده است به آن میگویند «وجود ظلی». آخرش رابطه ما با خدا رابطه ای نیست که خدا ما را به وجود آورده است، ما را به ظهور آورده است. مثال مرات و آینه و آثار تعبدی و سلوکی هم دارد ها. من این مثال را چند بار این طرف و آن طرف گفته ام شاید اینجا هم گفته باشم. شما با تصاویر ذهنی خودتان چطور رابطه برقرار میکنید؟ روی این مثال ها کار کنید به لحاظ ذهنی. امام میگوید که روی این مثال ها کار جدی کنید چون که به اندازه معرفتتان میتوانستید سلوک کنید. ایمان به اندازه معرفت است.

## عالم ظهور خداوند است

شما اگر خدا را یک موجود قوی میدانید، مثلا قویتر از فرعون، اصلا آنکه باید باشد خیلی فاصله دارد با این. وقتی سه نفر را در ذهنتان میاورید، شما چه هستید؟ شما جمع پذیر نیستید. یعنی اینطور نیست که در سرشماری شد چهار نفر، آن سه نفر با من شد چهار نفر. برای همین است که «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» خدا سومی سه تا نیست، خدا چهارمی آن سه تاست. برای همین است که میگوید «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَايَهُمْ» خدا چهار ایت، اصلا با اینها جمع نمیشود، خدا یک چیز دیگر است.

اگر توانستی این را بفهمید، مثل داستان اصحاب کهف «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَايَهُمْ كَلْبُهُمْ» با «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَايَهُمْ» این دو تا باهم فرق دارد. یک موقع هست چهار چهارتا هست، یعنی یک و سه چهار، چهارمی شد سکش. یک موقع چهار سه است، نه چهار چهار. برای همین است که اصلا با من جمع نمی شود. اینها را میخواهید جمع کنید با یکدیگر مقایسه کنید، مقایسه کنید. میخواهید مقایسه کنید الان چندتاست؟ ده تاست، بیست تاست؟ یک، دو، سه، چهار... بیست. ولی با من دیگر جمع نمی شوند. یا یک یا بیست، دیگر بیستو یک در نمی آید. خدا را با موجودات جمع بزنی، آن روایت را خواندم.

طرف خطیب بود. آمد گفت که «من اطاع الله و رسوله فقد هدی» جلوی پیغمبر گفت. بعد گفت «و من عصاهما فقد (؟ ۵۳:۲۰)» کسیکه خدا و رسول را اطاعت کند هدایت شده است و کسیکه این دوتا را، نگفت و من عصاالله و رسوله، گفت فقد عصائهما... آمد از منبر پایین حضرت فرمودند تو منبر رفتی، خیلی منبر گندی رفتی، خیلی حرف بیخودی زدی. گفت چرا؟ گفتند فقد عصاهما چیست که آوردی؟ مگر جمع میشود خدا و رسول؟ ضمیر تثنيه میخورد بهش؟ فقد عصاهما نداریم. عصاالله و رسوله (داریم). عصاالله و رسوله جایز، عصاهما شرک و کفر (است). حضرت به او گفتند «بئس الخطیب انت» خیلی سخنرانی بیخودی کردی تو.

خدا یک چیز دیگر است کلا. خدا چیز دیگری است. یا یک یا هزار، دیگر هزار و یک نمیتوانید بکنید. و تمام من تبع این بحث. شما الان فرض کنید که این سه چهار نفر را که آفریدید در ذهنتان، اینطور نیست که به آنها توجه نکنید و آن نور را به آنها ندهید، باشد فقط شما توجه نکرده باشید به آن. اینطور نیست که چراغ قوه را روی آنها نینداخته باشید باشند فقط تاریک باشند. من مثلا شما از یادم بروید یا چراغ قوه نیندازم رویتان نبینم اینطور نیست که شما از بین بروید. ولی تصویر ذهنی اینگونه نیست. تصویر ذهنی را نور روی آن

نیندازید نیست. نه اینکه چهارسال دیگه به آن توجه کنید و ببینید ماشاءالله چقدر بزرگ شده است. توجه نکنید نیست. بین ساخت یک سوزن و یک کوه هم برای شما هیچ تفاوتی ندارد. چون که قرار نیست به آن وجود بدهید، اصلا وجود ندارد. ظهور خود شماست، مثل حدیث نفس خود شماست. این سه چهار نفر هم نمیتوانند با هم پشت درهای بسته شور کنند که شما نفهمید. یعنی نمی توانند با همدیگر یک کاری بکنند، توطئه بکنند علیه شما. برای همین است که میگوید «وَقَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ». بابا این مکر عند من، یعنی نزد من است که دارد مکر میکند. من اگر نخواهم او مکر کند که نمیتواند. من دارم به او میگویم چکار کند. نه اینکه من بگویم چکار کند او هم برود بکند. این فرهنگ در قرآن به نام «اذن» یاد میشود.

اذن یعنی چه؟ یعنی یک ان شالله درونی. اذن یعنی خدا باید بخواهد. «إِنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطُّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَّاذِنُ اللَّهَ وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى يَّاذِنُ اللَّهَ» همه چیز به اذن است. این اذن نه اینکه اذن تشریعی است، یک اذن تکوینی است. بسیار این بحث مهم است. یک ان شالله درونی است. یعنی شما اگر خوب این بحث را متوجه شوید و به قول امیرالمومنین در نهج البلاغه آن را خوب هم قرقه کنید. روزی سه بار قرقه کن. هی بنشین فکر کن رابطه خودت را با خدا تصحیح میکنی. یعنی خا یک ان شالله که فرهنگ دینی ما هست، گفتند در روایت است که اسمسهایتان را چک کردید از دوسال پیش دیدید یک ان شالله ننوشته اید، بنویس. در روایت است که اگر سالیانی گذشت و یادتان افتاد که ان شالله نگفته اید بگویید.

طرف قهرمان امام صادق علیه السلام بود. قهرمان که میدانید به معنای پهلوان نیست، یعنی پیشکار. حضرت گفتند فلان نامه را تنظیم کن. وقتی تنظیم کرد و آورد حضرت گفتند چه نامه بیخودی نوشته ای، چرا ان شالله ندارد در آن. بعد گفتند این نامه را بردار هرجا میخورد یک ابرو باز کن ان شالله بنویس در آن. ببینید دقت امام را. چون من باید بفهمم که من کاره ای نیستم اصلا. یکی دیگر دارد کار میکند. اراده اوست که دارد جریان پیدا میکند. حالا نروید در بحث جبر و اختیار، آن جعبه سیاه این بحث است.

این آیه را بخوانیم و عرضم تمام. این آیه میدانید کجا آمده است؟ «وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَآئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا\* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». در سوره کهف است، وسط داستان اصحاب کهف. معلوم است یک چیزی هست. چرا وسط تعریف کردن داستان میگوید «وَلَا تَقُولَنَّ» پیغمبر نگو فردا فلان کار را می کنم «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». «وَأَذْكُرُ رَبِّي إِذَا نَسِيتُ وَقُلْ» اگر هر موقع یادت رفت باز دوباره بگو ان شالله. «وَأَذْكُرُ رَبِّي إِذَا نَسِيتُ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَسَدًا»

داستان چیست؟ یک سری سه تا سوال مجربه داشتند اینها از کلا پیامبر که میخواستند ببینند پیغمبر است یا نه. این سه تا سوال این است یک: روح چیست؟ «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» در سوره اسراء است. دو: یکی اصحاب کهف را داستانش را بگو. سه: یکی داستان ذوالقرنین را بگو. گفته بودند به اینها بروید از پیغمبر پرسید، اگر ادعای پیغمبی میکند باید این سه تا را جواب بدهد.

به قول امام اگر یک نفر ادعای امام زمانی بکند باید ربط حادث و قدیم را اول ازش سوال کنیم ببینیم بلد است بعدا قبول میکنیم. گفتند این سه تا سوال را از پیغمبر پرسید. پیغمبر گفت من فردا میایم. پانزده روز وحی قطع شد. همه گفتند این چه پیغمبری است و گفت فردا میایم ولی نگفت. روز پانزدهم وحی آمد که پیغمبر نگو فردا میایم، بگو ان شالله فردا میایم.

یک ان شالله داریم که برای سر و کار گذاشتن زن و بچه است که مردها استفاده میکنند. که این اء استفاده ن شالله را وقتی که میخواهند بیچانند از یک لفظ اینطوری دارند. یک وقت بچه میگوید نه دیگر بابا ان شالله نگو دیگر. معلوم است یک سوء استفاده بدی از ان شالله ما کرده ایم. ولی چرا پیغمبر گفتی من فردا میایم؟ این یک ان شالله است. آن تصویر در ذهن مگر میتواند بگوید من چکار میکنم؟ اصلا مگر شانش است که بگوید. ان در مقابل شما اصلا ذات ندارد. خوب دقت کنید بعدا با این کلیدواژه ها کار دارم. آنها در مقابل همدیگر ذات دارند، در برار شما ندارند. جلوه خودتان هستند. خودتانید به عبارتی. آن ذات ندارد.

برای همین است که علامه طباطبایی یک دقت جدی میکنند در این بحث که خدا از موسی پرسید که موسی این چیست در دستت؟ موسی گفت که «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَى غَتَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» برای همین خدا به او گفت «قَالَ أَلْقَهَا يُمُوسَى» علامه طباطبایی میگوید که این اشتباه موساست که. قتی که میرسد «وَمَا يَلِكُ يَتِمِينِكَ يُمُوسَى» میگوید «قَالَ هِيَ عَصَايَ» باید میگفت هرچه شما میگویید. بله اگر من سوال میکرد میگفتی «هِيَ عَصَايَ» اما خدا که سوال میکند که تبايد بگویی «هِيَ عَصَايَ» باید بگویی هرچه تو بگویی. تو میخواهی چه باشد؟ عصاست؟ عصاست. اژدهاست؟ اژدهاست. ببینید آن که ذات ندارد که من بگویم ذاتش چیست. اینها در مقابل همدیگر میتوانند این حرفها را بزنند اما در مقابل خدا که نمیتوانیم بگویم. این الان میز است؟ اگر خدا سوال کند چیست؟ چه میدانم چیست. نظر شما چی هست؟ چه میخواهید باشد الان این همان آن است دقیقا.

این است که بحث را خیلی ادق میکند میکند. یعنی دقیقترین حالتش این است. یک موقع میگوی خدا این را به وجود آورده است. خدا هست این هم هست. خدا وجود قوی این هم وجود ضعیف مثلا. خب اگر وجود دارد که ذات دارد. یک موقع بحث این است که اصلا

وجود ندارد، اصلاً خدا اینها را به وجود نیاورده است. بلکه فقط ظهور داده است بهش. این معنی که توقع ندارم به همین مفتکی بفهمید، فقط با یک سری مثال میتوان نزدیک کرد و خاصیت مثال اصلاً همین است که دارد که این مثالها را میزنیم «وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نُضَرُّهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعُلَمَاءُ» بعد عالم باید سر این مثال را بگیرد و بکشد و برود بالا. و چه کسی هم تازه می تواند این کار را بکند؟ عالم میتواند این کار را بکند. نمیتواند در مثال تعقل بکند مگر عالم باشد. عالم باشد این را متوجه بشود، متوجه بشود مثال یک طنابی است که از بالا افتاده است بگیرد و خودش را بکشد بالا. بعد از همین یک عالم چیز درمیاید. اگر کسی این را بفهمد که «الله نور السماوات و الارض» نه «الله موجد السماوات و الارض» نه «الله خالق السماوات و الارض» که البته این را هم داریم. در همین معنای خلق همین معنای (؟) ۱:۰۴:۴۰ ولی خدا میخواهد با همین معنای نور کار را در بیاورد.

نور همان چیزی است که باید بتابانی تا شی پیدا شود. حالا یک موقع است چراغ قوه را میتابانی بر آن، آن هست و تو داری میبینی. یک موقع هست نه اساساً به واسطه این چراغ قوه آن ایجاد میشود. به عبارتی ظهور پیدا می کند. حالا این بحث را الان یک مقدار ارور دادید اشکال ندارد. بگذارید یک مقدار بحث جلو برود و هم ابعادش در بیاید «كَيْسَكُورَةٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ أَلْمَصْبَاحُ فِي رُجَاجَةٍ» این دارد چه میگوید؟ موضوع چیست الان؟ اصلاً گیر داستان چیست؟ چرا دارد اینطور میگوید؟ این موضوع یک مقداری پالایش شود و در بیاید میبینید که این همان چیزی است که در جامعه کبیره گفته اند که در حقیقت «خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْزُهُمْ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُزْفَعَ» شماها انواری بودید که آورده اند در بیوت گذاشته اند. بیت چیست و اینها چیست همه را باید یک پکیجی باید معرفی کنیم که این نورهایی که در عرش هستند چرا اصلاً به این نورها میگویند نور پیغمبر است؟ اصلاً داستان این نور چیست که اینها میاید پایین در طاقچه هایی قرار میگیرد و یک چیزهایی میشود و بعد میگوید «نُورٌ عَلَى نُورٍ». بعضیها فکر میکنند این نور علی نور که خدا خواسته است ایول بزند مثلاً نور علی نور یعنی زدیم ترکندیم. نه! نور علی نور، این نورهایی که بر همدیگر علو پیدا میکنند معنیشان چیست؟

اینها یک مقداری با یک ادبیات نور تا حدی که میشود واقعا (توضیح خواهیم داد). تا همینجایش هم تا یک حدی میشود اصلاً بحث نور و ظلمت و رابطه های وجودی را مطرح کرد. بحثهای توحیدی همیشه بحثهای غرر است. برای همین علامه طباطبائی میگویند این بحث غرر است. میگوید بحثهای خیلی خاص قرآن است. هر جا بحث توحید میشود. چون که توحید همان نرخ شاخص قرآن است. یعنی شما توحید را بفهمی امام را هم میتوانی بفهمی. تمام مفاهیم اخلاقی را میتوانی بفهمی اگر توحید را بفهمی توکل را هم میتوانی بفهمی. اگر توحید را نفهمی توکل بیش از یک فانتزی اخلاقی نیست. برای همین است قرآن میگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا». یعنی اینطور نیست که یک فانتزی دارد برای درست میکند میگوید چون توحید داری توکل کن. در سیاست تاثیر میگذارد، در علوم تاثیر میگذارد، در روابط اجتماعی تاثیر میگذارد، در انفاق تاثیر میگذارد و هزار مساله دیگر. اینها بحثهای غرر است که اگر حل بشود در ذهن آدم تکلیف ادم هم مشخص میشود.